

درسهایی منتشر نشده از : شهید حجة الاسلام والمسلمین دکتر باهنر

روانشناسی

و جامعه‌شناسی (دانشگاهها)

پیشگفتار:

موضوع بحث ما روانشناسی و جامعه‌شناسی مردم کشورمان "ایران" است. ناگفته پیداست که این بحث نمی‌تواند بطور گسترده، علمی و تخصصی باشد، بلکه به اندازه‌ی نیازی که در ابلاغ رسالت اسلامی داریم، با فرصت کم در هر درس یک جناح بایک قشر اجتماعی کشورمان را در نظر می‌گیریم و روانشناسی و جامعه‌شناسی همان جناح را بررسی و مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم:

● دانشگاهها

نظر به اینکه در رابطه با انقلاب فرهنگی "دانشگاهها" موضوع سخن‌رو شده‌اند، در این درس، روانشناسی و جوحاکم بردانشگاهها را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا ببینیم در چه شرائط و بستری می‌خواهیم انقلاب فرهنگی را پیاده کنیم؟ زیرا شناخت دانشگاه و شناخت خود دانشجویی برای درک مسائل اجتماعی سیاسی و مکتبی بسیار مفید و موثر است.

پس از دو مرحله، تحصیلی "عمومی" و "ابتدائی" و "دبیرستانی و نیمه تخصصی" دانشگاه مرحله سوم تحصیلی است. این دوره برخلاف دو دوره پیشین دقیقاً دوره تخصصی است، یعنی باید دید کشور به چه نوع متخصص و به چه رشته‌ای واقعاً نیاز دارد؟ در اداره، مملکت به چه نیروهایی احتیاج است؟

۴۶ / پاسدار اسلام

که در این مرکز به تربیت متخصصان، فارغ‌التحصیلان، مدیران، مهندسان و یزیشان لایق بپردازیم. ادیب، فیلسوف، نویسنده، متخصص حسابداری، کشاورزی و... تحویل کشور دهیم، که در گذشته چنین نبوده است، بلکه بایک نوع شیوه تقلیدی از غرب بدون توجه به وضع کشور دانشگاهها اداره می‌شد.

● رشد کمی

۱- آمار:

در ایران اولین دفعه‌ای که بفکر تربیت متخصص افتادند زمان امیرکبیر بود که مدرسه "دارالفنون" را ساختند (« مراد روش نظام جدید فرهنگی است، وگرنه در نظام قدیم از سابق بوده مانند نظامها و مدارس علوم دینی و... ضمایم اکثر متخصصین و ادبای کنونی از پیر مردان دارالفنون تحصیل کرده‌اند »). ولی دانشگاه از سال ۱۳۱۲ به وجود آمد که در آغاز از جهت کمی رشد چندانی نداشت، و در ۲۰ سال اخیر از این جهت بسیار رشد کرد تا آنجا که به حدود یکصد و پنجاه هزار دانشجو، و تعداد دانشگاهها و مدارس عالی به دوست و بیست واحد رسید. ناگفته پیداست که این رشد کمی دانشگاهها نیز نوعی "رشد آماری" بوده که رژیم گذشته می‌خواست در دنیا آمار بدهد و سر و صدا راه بیندازد، زیرا مثلاً زاین آمار داده بود که ۹۹٪ جمعیت

کشور با سواد، و دو میلیون دانشجو دارد، بنگ بر این آفایان هم آماری می‌دادند و تعداد و کمیت را بالا می‌بردند، در حالی که از جهت کیفی کوچکترین رشدی نداشتند، مانند دانشگاه در سیستان و بلوچستان تنها از جهت ساختمان و بنا خوب بود، و از جهت کیفی بسیار ناقص. پس یکی از علل رشد کمی دانشگاهها علاقه رژیم به "آمار" بود.

۲- اشتغال کاذب یا سرگرمی:

دومین عامل رشد کمی دانشگاهها، اشتغال کاذب و سرگرمی تخیل برکننده بود. هر سال چندین هزار نفر دیپلم می‌گرفتند (که اخیراً به ۳۹۰/۰۰۰ نفر هم رسیده بود) برخی را در سپاه دانش، عده‌ای را در بهداشت، و عده‌ای را هم جذب دانشگاهها می‌کردند که در واقع دانشگاه وسیله سرگرمی و اشتغال دروغین برای جوانان کشور بود تا تفکر انقلابی در آنان احیاناً نگردد...

توجه به مطالب بالا ما را قدری به جو کنونی دانشگاهها آشنایی سازد و بسیاری از مسائل فرهنگی از جمله روش اندیشه و تفکرها بر ما روشن می‌گردد.

● آموزش

در مسیر انقلاب فرهنگی، یکی دیگر از مطالبی که ما را در شناخت خود دانشگاهها کمک می‌کند



توجه بوضع آموزشی دانشگاههاست که کلاً نوعی آموزش غربی است که بعنوان دستاورد علوم غربی به خورد دانشجومی دهند بدون توجه به مسائل و فرهنگ شرق، تنها دانشکده "الهیات" حدود ۴۰٪ از مواد درسیش مسائل شرقی است و دانشکده "ادبیات نیز همچنین مثلاً جامعه شناسی، روانشناسی، ادبیات، زبان شناسی، سبک شناسی و... عموماً یک مشت ترجمه از متون غربی است که انری در شناخت فرهنگ شرق ندارد. در سایر مسوود مانند پزشکی، اقتصاد، فیزیک و شیمی ۹۵٪ غربی است.

در اینجا توجه به چند نکته ضروری است
۱- غرب به ما تحمیل کرده که همه اینها را شاندارید و ما برایتان از غرب سوغات آوردیم و شانهایی از علوم و معارف هستیم و این ما شیم که شمارا بسوی ارزشها و شخصیت می بریم.

۲- نکته دیگر اینکه: با تحمیل آموزشهای ترجمه‌ای غرب، شخصیت انسانی ما را تحقیر می کردند و علم گرائی و علم‌مداری در محیطمان بوجود می آوردند، به این معنی که با دید خود کم بینی به علم و صنعت و تکنیک غرب می نگریم و تکمال و شخصیت را در علم و بدست آوردن فراورده‌های علمی غرب می دانستیم، بدون اینکه ارزش آن و اثر آن را در جامعه‌مان احساس کنیم. نوعی خود باختگی و خود

فراپوشی در جوامع بوجود می آمد که در نتیجه معیار ارزشها هم تغییر می یافت و حقیقت و حقیقت شناسی فراموش می شد و یک حالت روانی خاصی در محیط ما بوجود می آمد که متأسفانه چند سال قبل تدریجاً در محیطهای اسلامی ماهر اثر گذاشته بود و بعضی از علمای اسلام هم حتی روایات را با اکتشافات روز تطبیق می کردند.

۳- نکته دیگر اینکه: با این سبک آموزش ترجمه‌ای غرب، دانشگاهها وسیله "دلالت‌سازی و واسطه تراشی برای غرب بودند، به این صورت که برای تحمیل فرآورده‌های علمی خود افراد را از میان ما می بردند به غرب تا بوسیله آنان "غرب" بت و ارباب شرق شود و آنان از آنجا بازگردند و آثار ترجمه‌ای را برای نسل نو ما بیاورند. در نتیجه بت زدگی و طاغوت زدگی برای ما بوجود می آید.

۴- نکته دیگری که در اینجا مورد توجه است اینست که: برای تدریس در دانشگاهها به استاد نیاز است. اکنون کسی که می خواهد فرآورده‌های غرب را تدریس کند باید در غرب تحصیل کند و متخصص شود. فرزندان ما به غرب می رفتند و پس از بازگشت در رشته‌ای و با شرائطی متخصص شده بودند که در کشور ما بهیچوجه استفاده نمی شدند، و بدرد مملکت ما و جامعه ما نمی خوردند. زیرا فرمولها و فوایدی را دیده بودند که مربوط به یک محیط دیگر و جامعه دیگر بود. در رشته‌ای که آنها تخصص دیده بودند اما حتی وسائل اولیه آنرا نداریم، امکاناتی نداریم تا در اختیارشان بگذاریم مانند اینکه متخصص کامپیوتر تکثیر کنیم و تنها وسیله مصرف برای آمریکا باشیم، در پزشکی هم همچنین، و در اقتصاد هم...

۵- نکته دیگر: استادی مثلاً در رشته روانشناسی در فرانسه دوره دیده و جزوه و یادداشت‌هایی دارد، می آید ایران، می خواهد درس بگوید، استاد دیگر در انگلستان روانشناسی "رشد"، روانشناسی "کسودک" را دیده و چیزهایی دارد و می خواهد تدریس کند. بعد این اصطلاحهای تدریس شده به یک دیگر مونتاز می شوند و بصورت یک نوع مطالب

دکور و دل خوش کنی در می آیند که آری این اصطلاحات را بلدیم، ولی در این جامعه، در این کشور آیا دردی را دوا می کنند؟ اصلاً مربوط به این ملت است یا نه؟

در فن و تکنیک نیز همین مطلب است، مثلاً "رفته در فنون صنعتی آمریکا وارد شده، فرضاً در وضع جنبه‌های فان توم تخصص یافته، بعد که می آید اتفاق می افتد که باید "میگ" خریداری شود و روی میگ کار کند، دیگر نتیجه‌ای نخواهد داشت.

۶- موضوع دیگری که درخور دقت است اینست که استادی که در غرب تخصص دیده و ماشینهای پیشرفته و پیچیده را مشاهده کرده تدریجاً پیشرفت را نیز در وجود ما شین خلاصه می کند، می گوید: اگر فلان دستگاه را بیه چندین میلیون تومان خریدیم که از چند قدمی زخم معده را نشان داد ما پیشرفته ایم و گسرنه نه، در صورتی که پیشرفت برای ما داشتن یک امبول زن وارد در تمام روستاها و رسیدگی به مراکز میکروبیهای بیماری در بیغوله‌هاست. و به هر حال با توجه به پیشرفت چشمگیر صنعت ما شین بگونه روانشناسی برایش بوجود می آید و از روانشناسی خود و خودی بیگانه می گردد.

۷- خود باختگی در برابر اندیشه غرب: نکته‌ای که بسیار برای ما خطرناک و از بزرگترین آفات و مشکلات دانشگاهی ما است اینست که با توجه به عوامل یاد شده و اثرهای آموزش غربی، علاوه بر ما شین زدگی، علم زدگی و... تدریجاً انسان شرق، خودی خود را فراموش می کند و معیارها و ارزشها و فلسفه غرب برایش مطرح می شود و اینها را هم می خواهد از غرب بیاورد که در نتیجه شرق و کمالاتش را از دست می دهیم و غرب را هم بدست نمی آوریم.

ادامه دارد

